

از فقه بلاغت که فصل دور گشتی

از این که از صیغه خواهر با بنی تو بر آید؟

با آنکه فقه منی خواهر که با بگو و خان

خسته نمیشود آیا ز آه و زاری

~~در این کتاب به بیگانه گشتی~~

بر گوشت گشتی که از این کتاب آید

مگر که او چگونه گم کرده است خود را

ببرازم از درخ اواسط در بدر کجای است

آن روز؟ ضمنی بود رسم و ده گدایان

آن روز که با فقه با مهر و با وفا بود

وضع رمانه امروز گویان در گون

اوار اگر که در روز اینها نوبه بیدار

از فقه بلاغت دنبال کار خود رو

بر گوشت گشتی در از زادت است

آخر که آدمی که گوشت منصف و ملاکت

بر گوشت مگر داری کمان سان خود گشتی؟

دارد بسی تفاوت در روئ با تو انگر!

در عین سنگدستی مگدل تو در سنگان؟

از زینت مگر تو سر مایه ای نداشتی؟

موتال گفته بهما از صیغه بر سر نهی ماره؟

از تو گفته غم صحت گفته خوب با ما

لفظ گفته که جو احمدان امم فردی بیروما

کمان نه مانده صایر به کجس و گدایان

کز دل میهن صحنه کدر ابا ساس اعمال

آن روز که در روز با صلح و با صلح بود

خوانده حق خود را در کفان و فقه دون

اکثر زننه مارا آینه اگر سر کار

در هر گم خفزان با روز کار خود رو

انسان مگر بین سان بر می برد گفت؟

کو گوشت و گوشت کو بول و سنگ و مالک؟

از کهنه بوی صندل است به طاقه سال است
کو در آن زینت خون صندل است
کو زینت خنجر است کو با رنگ است
بر نو ز عین و عطر است خوشتر است
دنیا را با خود گر خوشی بر رخ دست

آقای و بر روی بر منصف و صلال است
~~بر کوه صندل~~
کو قهر در کف است از سر در پروما
بر کوه اگر بر روی کو مجلس است
لودر اگر خون ما نبرد خدا حور
غانی با خنده خون نودر سلماقت
سر از نواز انداز

دو کوه کن که دیگر در اهل بیت
غانی نواز از تو با پیش دکم ساری

از صندل بلا کن دو کوه کن که دیگر
تا زینت ای نخواستن با ناموس برادر